

هو العليم

موارد انصراف در بیان مرحوم آخوند (3)

و تفسیر آیه ﴿الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾

سلسله دروس خارج اصول فقه - مطلق و مقید - جلسه صد و پنجاه و پنجم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره



اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

نظر مرحوم آخوند در قسم ثالث و اشکال بر آن

کلام در قسم ثالث از اقسام خمسۀ تقسیم مرحوم آخوند، در تساوی نسبتین به مورد حقیقت و مجاز یا انصراف و عدم انصراف به متیقّن و متعین بود. عرض شد بنابر فرمایش مرحوم آخوند در اینجا حقیقت بر مجاز مقدم است و اطلاق و شیوع و سریان به فرد متعین حاکم است.^۱

اشکالی که بر مرحوم آخوند وارد می شود این است که شارع در محاورات خود مبنای جدیدی سواى مبنای عرف نیاورده است؛ به همان ملاکی که عرف در القاء خطابات مولوی، احد الطرفین حقیقت و مجاز را اختیار می کند و در موارد مشکوکه توقف و احتیاط را مدنظر قرار می دهد، در خطابات شارع هم، چنانچه الفاظی از نقطه نظر دلالت بر مفهوم و مصادیق حقیقی و بر مفاهیم مجازی متساویین بودند یا رجحان آنها، رجحان منجز نبود در اینجا عرف در خطابات شارع دچار توقف و عمل به احتیاط می شود که احتیاط در اینجا چیست و چه اقتضاء می کند؟

بررسی انصراف آیه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾ به رجل

در بیان این مطلب و شواهدی که می تواند در اینجا مورد استفاده قرار بگیرد و مواردی که می تواند از باب مثال صرف نظر از قرائن و شواهد و ادله و حجج شرعیه مانند روایات و اخبار، [مورد استفاده قرار بگیرد] در آیه شریفه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۲ عرض کردیم که در اینجا آیه اطلاقی نسبت به جمیع موارد قضا ندارد، که ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ﴾ یعنی جمیع الافراد نسبت به مسئله قضا علی السواء هستند، سواء كانوا مذکراً أو مؤنثاً؛ بلکه آیه فقط در مقام بیان حکم است و از این نقطه نظر این آیه دال بر حکومت ﴿بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾ است. بناءً علی هذا در تردید بین رجوع به مرد و رجوع به زن، مذکر و مؤنث، در تردید رجوع بین اینها عرف و مخاطب و مکلفین چه حکمی دارند و چه تکلیفی دارند؟ آیه دلالتی بر مذکریّت ندارد ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ﴾ ناظر به صرف اجراء حکومت و قضاء است و ﴿مَنْ﴾ و ضمیر ﴿يَحْكَمْ﴾ دال بر نفس مذکر نیست، بلکه به نفس حاکم برمی گردد؛ سواء كان مذکراً أو مؤنثاً بل مُجْمَلاً عن هذا، بالنسبة به مذکر و مؤنث مقام، مقام اجمال است.

^۱ رجوع شود به کفایة الاصول، مع حواشی المشکینی، ج ۲، ص ۴۹۵ و منتهی الدراية فی توضیح الکفایة، ج ۳، ص ۷۲۹.

^۲ سوره مائده (۵) آیه ۴۷.

اقتضای احتیاط در مسئله قضاوت زن

[خُب حالا اگر مرد رجحان داشته] باشد و عقل به عنوان یک رجحان منجز آن را مدّ نظر قرار بدهد، احتیاط در چه مسئله محقق می‌شود؟ فرض کنید اگر مرد را در مسائل قضاوت راجح بدانیم؛ آیا این رجحان رجوع به مرد، منافی با اختیار مکلف در رجوع به مرأه نیست؟ چون مکلف در رجوع به مرأه یک اختیاری دارد. آن ادله جواز رجوع به حاکم، اباحه رجوع مکلف را به حاکم اثبات می‌کند، **سواء کان مذکراً أو مؤنثاً**. پس در اینجا احتیاط چیست؟ در اینجا برخلاف مسئله نکاح که روز قبل عرض شد احتیاط، رجوع به مرأه نیست؛ بلکه رجوع به رجل است. چون در مسئله قضاوت آنچه که مدّ نظر مکلف هست صرف رفع مشکل و حل عقده است. غیر از این، که چیزی نیست! مکلف در رجوع به قاضی، هدف و غایت او حل عقده است؛ حالا این حل عقده **سواء کان بید المسلم أو بید الکافر و سواء کان بید الرجل أو بید المرأه**. متنها از آنجا که رجوع به کافر حرام است با ادله؛ چون وضع حکومت در وضعیت و در ظرفیت اسلام است. بناءً علی هذا نفس حل عقده و رفع مشکل مدّ نظر این مکلف می‌ماند؛ یعنی برای مکلف فقط همین است و استفاده دیگری ندارد.

فرض کنید کسی که می‌خواهد به اداره شهرداری رجوع کند و سندش را ببرد در اداره شهرداری، در بلدیه و جواز بنا در این ارض را امضاء کند. حالا آن کسی که پشت میز نشسته و دارد امضاء می‌کند، مرأه باشد یا مرء چه فرقی می‌کند؟ این می‌خواهد این ختم را روی این سند بنا بزند. حالا نمی‌رود آنجا و یک ساعت بررسی کند؛ ابرویش را نگاه کند، دهانش را نگاه کند، قد و قامتش را نگاه کند که اگر زن و مرأه است پیش او برود و اگر مرء است پیش او نرود. [مثل] آن قضیه که قصاب گوسفندی را آورده بود در خانه‌ای؛ صاحب‌خانه دید یک چشم ندارد؛ گفت: این چشم ندارد. قصاب گفت: مگر می‌خواهی برایت دعای کمیل بخواند؟! بکش و بخورش دیگر! حالا یک امضاء کردن روی این سند که دیگر بالا و پائین نگاه کردن ندارد که این، این جوری است! آن، آن جوری است! بده امضاء کند و برو پی کارت!

در مسئله قضاوت هم آنچه که مدّ نظر است صحت قضاوت است و علم و اطلاع بر مسائل قضائی و رفع خصومت است؛ این مدّ نظر شارع است. حالا مثلاً جنبه ذکوریت و انوئیت در اینجا که مدّ نظر نیست. این می‌خواهد رفع قضا و حکومت در اینجا بکند. اگر واقعاً عرف و خود انسان - حالا به عرف هم کاری نداریم - در مراجعه به مسائل قضائی عقل مرء و درایت و ذكاء و حدّت و استعداد و عدم غلبه احساسات و آن آمادگی و تهیّو برای قضاء رجل را راجح می‌داند؛ اگر انسان واقعاً این را احراز کند؛ خُب در عدم مراجعه به قاضی مرأه محذوری در اینجا پیش نمی‌آید. در اینجا خلاف اختیاری پیش نمی‌آید تا اینکه بگوییم که الآن نفس عدم رجوع این حرام است و چون عدم رجوع به مرأه حرام است، باید با ادله اباحه اختیار مرء، به رجوع به احد الطرفین تعارض کند. چون در اینجا اشکالی پیش نمی‌آید. چه مرء به مرء مراجعه کند و چه مرء به مرأه مراجعه کند.

این غیر از مسئله نکاح است. در مسئله نکاح واقعاً ممکن است یک نفر از یک زن خوشش بیاید، و آن را واقعاً اختیار کند. حالا اگر شارع جلوی او را بگیرد و بگوید که حرام است با این نکاح کنی؛ اینجا نیاز به دلیل داریم؛ این احتیاج به دلیل دارد. اما در مورد قضاوت، شارع می گوید: خُب چه اشکالی داری؟! تو می خواهی مشکل حل بشود، می خواهی قضاوت پیدا کنی، حالا چه به مرد مراجعه کنی؛ چه به زن مراجعه کنی. دو پایت را در یک کفش کردی که نه خیر، حالا که این طور شده است بنده عمداً می خواهم به مرأه مراجعه کنم. [شما می گوید که] بنده می خواهم از این اختیارم استفاده کنم؛ من در رجوع به مرء یا رجوع به مرأه مختار هستم که هر کدام را اختیار کنم. شارع می گوید که تو می خواهی مشکل قضاوتت حل بشود؛ می خواهی عقدهات حل بشود؛ خُب این دیگر [فرق نمی کند!] فرض کن که نان می خواهی. حالا آن نانوائی که دارد نان را در می آورد، آدم قد کوتاهی باشد یا آدم قد بلندی باشد؛ آن باید نان را قشنگ در بیاورد. تو می خواهی نان را از تنور قشنگ در بیاورند و به تو بدهند. حالا به نانوای قد کوتاه و قد بلندش چکار داری؟! وقتی می خواهی بروی بقالی جنس بخری، تو می خواهی که این جنس را بقال به تو بدهد، حالا زن پشت ترازو ایستاده است یا مرد پشت ترازو ایستاده؛ دیگر به این چکار داری؟!

در این مسائل وقتی که انسان تفحص می کند می بیند عدم وجود یکی از دو طرفین، سلب اختیار انسان را نمی کند. چون اصلاً اختیار انسان در اینجا موقعیت ندارد و شارع به اختیار انسان در ظرفی ارزش و قیمت و بها می دهد که اختیار از نظر عرفی و از نظر عقلی در آنجا موقعیت و مکانی داشته باشد؛ نه اینکه به صرف اینکه من اختیار دارم، هر کاری دلم بخواهد بکنم و بگویم که اصلاً این منافی با اختیارم نیست. اختیار دارم در خیابان دوم یا اختیار دارم در خیابان راه بروم؛ اختیار دارم در خیابان هر کاری دلم بخواهد بکنم. نه، هر اختیاری که در اینجا ممضی نیست و هر اختیاری از نظر عقلاء مطلوب نیست؛ این عمل را فرض کنید که لغو می دانند. بگویم که بنده دلم می خواهد در خیابان ماشین را به این وضع نگه دارم. می گویند که اینجا کنار جوی است؛ این طرف نگه دارید. بگویم که نه خیر دلم می خواهد این جور نگه دارم. صرف اختیار [که دلیل نمی شود.] اگر در این اختیار یک حجت عقلانی باشد و یک وجه حُسن عقلانی باشد، در آنجا این اختیار منجّز است و بحثی نیست؛ مثل مسئله نکاح. در مسئله نکاح اختیار نکاح با مکلف است. خُب من نمی خواهم با این زن ازدواج کنم و می خواهم با این دیگری ازدواج کنم. حالا شارع بگوید که نه خیر، در اینجا حرام است که با این ازدواج کنی. خُب [اینجا می توانم بپرسم که] چه دلیلی داری؟ این اختیار منجّز است.

پس ما فرق بین موارد احتیاط را در مانحن فیه در اینجا باید از نقطه نظر موجب احتیاط و عدم موجب

احتیاط لحاظ کنیم. در مسئله نکاح، احتیاط در نکاح است، نه اینکه به صرف ﴿وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ﴾^۱ ما بگوییم در اینجا حکم حرمت آمده است. این حکم حرمت نسبت به مشهوره است؛ ولی از آن طرف قابل معارضه با ادله اباحه نکاح نیست. در آنجا اگر بگویید که این دلیل ﴿وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ﴾ که در اینجا هست، آن ادله را تخصیص می‌زند. می‌گوییم که آن ادله، تصریح به اختیار نسبت به کل احد است. آن ادله می‌گوید که شما نسبت به رجوع به هر احدی مختار هستی. با ادله ﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ﴾^۲ با ادله حَلَّتْ كُلَّ مَرْأَةٍ الْأَمْثَلُ خَرَجَ بِالدَّلِيلِ،^۳ با آن ادله ما استثنی، با آن ادله ما مختار در رجوع به کل مرأه هستیم إِلَّا مَا خَرَجَ بِالدَّلِيلِ وَ لَمْ يَخْرُجْ بِالدَّلِيلِ؛ خَرَجَ بِالدَّلِيلِ الْمَشْهُورَةِ مِنَ الزَّانَا وَلَكِنْ امْرَأَةً ارْتَكَبَتْ مَرَّةً وَاحِدَةً مِنَ الزَّانَا لَمْ تَخْرُجْ مِنَ الدَّلِيلِ وَ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَعَارِضَ هَذِهِ الْأَدْلَةَ الْمَنْصُوصَةَ الْمَصْرُوحَةَ بِجَوَازِ الرَّجُوعِ بِكُلِّ مَرْأَةٍ. بناءً على هذا در نکاح مرأه مشکوکه، اصل نکاح مقتضای احتیاط است، نه عدم نکاح. چون احتیاط یعنی عمل بر طبق کلام مولا. مگر اباحه نکاح از طرف مولا نیامده است؟! آن هم از طرف مولا آمده است. ادله اباحه نکاح، ادله مولوی است؛ حرمت نکاح زانیه هم مولوی است و هُمَا يَتَعَارِضَانِ وَ لَا يَدَّ مِنْ تَرْجِيحِ أَحَدُهُمَا عَلَى الْآخَرِ. خُب این ادله اباحه نکاح به عموم خودش باقی می‌ماند و مرجح است. مثل اینکه یک **أَكْرَمَ الْعُلَمَاءُ** از طرف مولا داریم؛ یک **لَا تَكْرَمُ الْفَسَاقُ مِنَ الْعُلَمَاءِ** از طرف مولا داریم. هر دوی اینها مولوی است. یا فرق نمی‌کند اصلاً یکی از اینها مولوی باشد و یکی به حکم عقل باشد؛ آن هم همین‌طور است، حکم عقل هم حکم مولا است. در حکم عقل هم مولا آن را تنفیذ می‌کند و تقریر می‌کند و تأیید می‌کند. خیلی از احکامی که ما داریم، فرض کنید که نود درصد احکام معاملات تأسیسی نیست؛ اینها امضائی است. بعضی از احکامی که در معاملات داریم احکام تأسیسیه است ولی نود درصد اینها امضائی است. **«الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»**^۳ حکم امضائی و قاعده عقلانی است. **«لَا يَجُوزُ أَخْذُ مَالِ الْمُسْلِمِ بِغَيْرِ طَيْبِ نَفْسٍ مِنْهُ»**^۴ حکم [امضائی] است. بطلان معامله سفهی حکم امضائی است. بطلان معامله غرری امضائی است؛ حرمت معامله غرری و جواز فسخ آن حکم امضائی است. یعنی در اینجا اگر یک شخصی معامله غرری [انجام دهد] یا با غبن معامله‌ای انجام بگیرد عرف و دادگاه حکم به ردّ احدهما علی الآخر می‌کند. شما الآن به دادگاه‌های کشور دیگر مراجعه کنید؛ در احکام معاملات غرری و معاملات غبن حکم به فسخ می‌کنند. چون حکم، حکم عقلانی است. بر فرض حاکم و قاضی یهودی باشد یا نصرانی باشد چه فرق می‌کند؟! الا اینکه خُب بعضی موارد که ما می‌دانیم اینها احکامشان به مقتضای مذهب

^۱ سوره نور (۲۴) آیه ۳.

^۲ سوره نساء (۴) آیه ۳.

^۳ تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۳۷۱.

^۴ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۵۹.

فایده اطلاع بر احکام و قوانین غیر مسلمانان

لذا اطلاع نسبت به احکام و قوانین خارج از مکتب اسلام، از نقطه نظر بصیرت، و از نقطه نظر اطلاع بر مبانی عقلانی و عرفی مفید است. نه اینکه ما کم داریم؛ ما در اسلام چیزی کم نداریم. تمام احکام و قوانین در اسلام بیان شده است؛ ولی از نقطه نظر بصیرت و فتح باب نسبت به مسائل خارجی این می تواند برای استنباط ما از مبانی اسلامی مفید واقع بشود. من باب مثال یک روز یکی از همین دوستانمان می گفت که در انگلیس وقتی که بخواهند گواهینامه بدهند، این را نگاه می کنند که هر ده ثانیه به این مرآت و آینه، نگاه می کند که عقب را مراقب باشد یا نگاه نمی کند. اگر نگاه کرد؛ این کارت سیاحتش را تصدیق می کنند و امضاء می کنند و اگر نگاه نکرد او را رد می کنند. بسیار خوب! حالا آیا ما بگوییم که چون این قانون از نظر ما در دول کفر است، ممنوع است؟! نه خیر، اتفاقاً بسیار قانون خوبی است. مگر هر چه کافر [می گوید باطل است؟!] نه، اینها بر اساس فطرتشان بر اساس عقلشان، بر اساس تجربه عملی شان به این قضیه متوجه شدند که آن ساتقی که در موقع حرکت و در موقع سیاحت، نگاه در آینه نکند با خطراتی مواجه می شود و این قابلیت برای سیاحت را ندارد. این بسیار حرف خوبی است و ما باید آن را بپذیریم. چه اشکالی دارد که ما در مسائلی که مورد نظر خودمان قرار می دهیم مطالب دیگران را از نقطه نظر بررسی، مورد نظر قرار بدهیم؟! من چند روز پیش هم عرض کردم نسبت به یک قضیه ای که اتفاق افتاده بود و دو سال آن دادگاه امریکا، مشغول بحث و بررسی بود برای اینکه این شخص که این تفنگ را الآن در اینجا گذاشته و شلیک کرده است و آن دزد را از بین برده، مقصر کیست؟ آیا مقصر دزد است که خودش القاء بر تهلکه کرده یا مقصر این است، به خاطر اینکه از آن مرز و از آن حد تجاوز کرده است؟ و این یک مسئله ای هست دیگر! آنها می خواهند ببینند که از نقطه نظر مبانی عرفی و فطریات کدام یک از طرفین قضیه الآن برای این مسئله مقصر است؟ خُب چه اشکال دارد انسان از مطالب آنها و از تجربیات آنها استفاده کند؟! حکایات بسیاری داریم؛ ما می بینیم که بسیاری از بزرگان، از همین مطالبی که واقع می شد استفاده می کردند.

خُب یک داستانی هست که خیال می کنم این را هم گفته ام. یک عصفور نر آمد پیش حضرت سلیمان و خلاصه شکایت داشت که زوجه ما به ما تمایل ندارد. حضرت گفتند که بگو بیاید اینجا. رفت و عصفور را صدا کرد. حضرت سلیمان به آن عصفور نر گفت خُب طرح دعوا کن. گفت که ما اینجا محضر شما رسیدیم و از این زوجه خودمان شکایت داریم. ایشان به ما تمایلی ندارد. من ادعای محبت او را می کنم که فقط این را دوست دارم و این همه من به او ابراز علاقه و محبت می کنم ولی هیچ تمایلی ندارد. حضرت سلیمان رو کرد به آن عصفور ماده و گفتند که خُب حالا شما جواب بده. گفت که این در دعوی خودش کاذب است. این

محبت دیگری را در سر دارد و دروغ و کذب می گوید که من فقط محبت تو را دارم. و چون این دیگری را دوست دارد من تمایلی به او ندارم. من می خواهم با مذکری باشم که فقط مرا دوست داشته باشد. حضرت سلیمان در اینجا رو کرد به آن مذکر و گفت که باید جواب این ماده را بدهی؛ یا باید ترک کنی و یا فقط با او باشی. آنجا حالا نمی دانم قانون تعدد زوجات در زمان حضرت سلیمان نبود؟! حضرت سلیمان می توانست به این عصفور بگوید که تعدد زوجات اشکال ندارد ولو به عنوان متعه. اما نمی دانم در قانون حیوانات ظاهراً تعدد نبوده است. بعضی از حیوانات هستند که آنها دیگر اصلاً تا آخر عمر جفت گیری نمی کنند. راجع به بعضی از حیوانات و پرندگان مثل قو، شنیده ام که اینها اگر یک زوج اختیار کنند و نر یا ماده هر کدام از اینها بمیرند دیگر تا آخر عمر جفت گیری نمی کنند. خلاصه وفای به عهد دارند و ازدواج نمی کنند.

حضرت سلیمان در اینجا وقتی که این اقامه دعوی طرفین را شنید یک مرتبه حال انقلابی پیدا کرد؛ حال بکاء عجیبی پیدا کرد و از حال رفت. بعد وقتی که به حال آمد و متوجه شد؛ پرسیدند قضیه چیست؟ گفت که من ندای حضرت حق را از دهان این عصفور ماده شنیدم. خدا می گوید که تو که بنده من هستی، تو که عبد من هستی؛ دعوی محبت مرا می کنی و غیر از من در قلب تو جا دارد! این ندای او بوده که از این دعوا آمده است. خُب این یک گنجشک است دیگر! امیرالمؤمنین علیه السلام هم می فرمایند که «**فانظروا الی ما قال و لاتنظروا الی من قال**»^۱

مرد آن است که گیرد اندر گوش *** و نوشته است پند بر دیوار^۲

ممکن است یک وقت یک کلام حکمت آمیز از دهان یک کافر بیرون بیاید، از دهان یک بچه بیرون بیاید. اشکال ندارد که انسان اینها را مورد توجه قرار دهد.

بناءً علی هذا در مسئله قضاوت مقتضای احتیاط رجوع به مرء و رجل است. یعنی حتی اگر ما دلیل نداشته باشیم بر اینکه رجوع به مرء و رجل منجز است؛ نفس رجحان رجوع به مرء در دوران امر بین رجوع به مرء و مرأه، منافی با اختیار در رجوع به مرأه نیست؛ چون اختیار رجوع به مرأه از نظر عرف و از نظر شرع در مانحن فیه موقعیتی ندارد. چون مسئله، مسئله رجوع به فصل حکومت است؛ حالا فصل حکومت **سواء کان بید هذا أو بید هذا!** چه فرق می کند؟! این با مسئله نکاح در اینجا متفاوت است. پس مقتضای احتیاط در اینجا رجوع به مرء است.

^۱ عبون الحکم و المواعظ، ص ۲۴۱، با قدری اختلاف.

^۲ گلستان سعدی (ایزدپرست)، ص ۲۶۹.

معیار اعلمیت در رجوع به زن یا مرد در قضاوت

اما وقتی ما ملاک را از نقطه نظر عقل، اعلمیت در حکم و اطلاع بر جوانب و عدم غلبه احساسات دانستیم؛ اگر موردینی بود؛ در یک مورد مرء و در یک مورد مرأه و اطلاع مرأه بر مسائل اقوی بود از مرء و غلبه احساسات در مرأه اقل بود از غلبه احساسات بر مرء [در اینجا چه باید کرد؟] ما خیلی از موارد داریم؛ بعضی مردها هستند که تا یکی می آید پیش آنها اقامه دعوا می کند؛ شروع می کنند گریه کردن. حالا دارد دروغ می گوید! ولی این شروع می کند به گریه کردن. خُب این به درد قضاوت نمی خورد. کسی به درد قضاوت می خورد که اگر سرش را جلویش بریدند این بایستد و نگاه کند و بگوید که خلاصه ببینیم قضیه چیست؟ حالا خودت هم مثل این بیفتی روی زمین که فایده ندارد. مخصوصاً در مسئله زن ها که وقتی می آیند خیلی مجلس را تحت تأثیر قرار می دهند و شدیداً گریه می کنند و مجلس را منقلب می کنند. درحالتی که حالا حق با شوهر و زوج است؛ ولی این می آید و داد می کند و شیون می کند و غلبه می کند. بعضی ها هم که آنجا نشسته اند می گویند: بین چه شوهر و زوج ظالمی دارد! چقدر دارد به این ظلم می کند! خُب این زوجه از حدش تعدی و تجاوز کرده است و مرد هم فرض کنید که تنبیهش کرده است. خُب تعدی نکند! تجاوز نکند! در غلبه احساسات قرار گرفتن، ما خودمان می بینیم بعضی از مواقع هست که زن از این نقطه نظر اقوای از مرء است. بعضی از مرء ها شبه بالنساء هستند؛ اینها قابلیت ندارند. خُب در این گونه موارد با توجه به این ملاک باید به مرأه مراجعه کرد. عرض کردم تمام اینها لولا الدلیل است! که دلیل در خارج نداشته باشیم.

حرمت حکومت و افتاء غیر اعلم بر اساس آیه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾

آن وقت بر اساس همین ملاک که در آیه شریفه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾ ما انزل الله نفس الامریه و مقام ثبوت مدنظر است؛ در اینجا به واسطه قاعده امکان اشرف که هر حکمی که وجود داشته باشد، لازمه این حکم و لازمه این وصف این است که به حد اقوی و ارجح و اکمل آن [هم] وجود داشته باشد؛ ما از اینجا استفاده می کنیم که در تشکّل حکومت که یک مقدار از آن مربوط به مسائل داخلی و مسائل جزئی است و از یک نقطه نظر مسئله کلی است که حکم بما انزل الله نسبت به جمیع موارد است. آیه از این نقطه نظر اطلاق دارد نسبت به همه موارد. ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾ یعنی اگر یک شخصی در مسائل داخلی باشد حکم بما انزل الله شامل می شود. اگر نسبت به مسائل اجتماعی باشد حکم بما انزل الله در اینجا جاری می شود. نسبت به مسائل حکومتی باشد - به مصداق نفس آیه، لا بالدلیل الآخر و ادلة الاخری - حکم بما انزل الله در اینجا جاری می شود. پس وقتی که حکم بما انزل الله معیار شد برای حاکم، در اینجا ما با نفس مبنای ارجحیت حکم بما انزل الله، به نفس این آیه، استفاده می کنیم که حکومت غیر اعلم، با وجود فرد اعلم در جامعه اسلامی حرام است. یعنی به نفس این آیه، نه به دلیل دیگر، اگر فردی اعلم بما انزل الله در این مجتمع وجود داشته

باشد، فردی که از نقطه نظر احاطه به جوانب و به مسائل، ظاهریه و باطنیه، مسائل ملکیه و ملکوتیه اعلم است، رجوع به غیر اعلم با نفس همین آیه حرام خواهد بود. درست مانند مسئله تقلید است. حکم بما انزل الله یعنی افتاء؛ افتاء یعنی بلاغ و ابلاغ ما انزل الله و ما انزل الرسول. نفس افتاء و نفس حکم با وجود اعلم حرام است؛ **سَوَاءٌ رَجَعَ إِلَيْهِمْ شَخْصٌ أَوْ لَا يَرْجِعُ وَ سَوَاءٌ قَلَّدَهُ أَحَدٌ مِنَ الْمَكْتَفِينَ أَوْ لَا يَقَلِّدُهُ**. نفس افتاء و نفس حکم با علم به اعلم به نفس این آیه حرام خواهد بود. این در اینجا مقام، مقام ظهور است.

آیه، مطلق نسبت به موارد حکم و مجمل نسبت به شخص حاکم

پس آنچه که ما از این آیه استفاده می‌کنیم مسئله رجولیت و انوثیت نیست؛ بلکه آنچه که در این آیه هست اطلاق است نسبت به جمیع موارد حکم و اجمال است نسبت به شخص حاکم از نقطه نظر ذکوریت و انوثیت. بناءً علی هذا کسانی که از این آیه استفاده اطلاق کردند نسبت به حاکم که حاکم باید مرء باشد، این استفاده محل تأمل است و همین طور کسانی که استفاده اطلاق کردند نسبت به تساوی بین مرء و زن در حکومت، این استفاده هم باز محل تأمل است. فقط و فقط این آیه حرمت حکومت غیر اعلم را می‌رساند، و رجحان و وجوب حکومت اعلم را می‌رساند. و به مقتضای قاعده امکان اشرف در فلسفه، هر وصف کمالی که در یک جایی وجود داشته باشد، امکان وصف اکمل از آن هم وجود دارد. افراد باید بروند دنبالش و آن را پیدا کنند. و لذا می‌گوییم واجب است بر جامعه اقدام به حکومت اسلامی. و لذا می‌گوییم واجب است بر جامعه اقامه شخص اعلم و اورع و اتقی بر حکومت، در حکومت اسلامی. و لذاست که می‌گوییم وجوب رجوع به اعلم در مسائل تقلیدی و فتوایی. و از آن طرف می‌گوییم حرمت حکومت غیر اعلم در حکومت اسلامی؛ حرمت فتوای مرجع غیر اعلم در رجوع به مقلد، **سَوَاءٌ قَلَّدَهُ شَخْصٌ أَوْ لَا يَقَلِّدُهُ**. بحث به حرمت آن برمی‌گردد؛ چون وقتی که نفس این وجوب احراز شد، حرمت مقابل هم به همین دلیل احراز می‌شود. این تبعات و لوازمی بود که بر این بحث اطلاق و اجمال و احتیاط در احد الطرفین در اینجا آمد.

بررسی انصراف در آیه ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾

یکی از آن آیاتی که ممکن است مورد بحث قرار بگیرد آیه ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾^۱ است در این آیه مطالب زیاد است و رفقا و دوستان هم نسبت به این قضیه کم و بیش اطلاع دارند. در اینجا دو حکمت در ذیل آیه بیان می‌کند؛ یکی اینکه ﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ این یک حکمت؛ [حکمت دیگر] ﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ [این دو حکمت] قلمرو این مفهوم ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ [را] تبیین می‌کند. آیا معنای ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ کلیه رجال است بالنسبه به کلیه نساء. اولاً معنای

^۱ سوره نساء (۴) آیه ۳۴.

الرجال چیست؟ این «ال» چیست؟ «ال» الرجال دلالت بر جنس می‌کند و دلالت بر جمیع نمی‌کند. یعنی جنس رجال قوام بر جنس نساء است. خُب می‌توانیم بگوییم شاید منظور این آیه این باشد که جمیع رجال بر جمیع زن‌ها در هر مسئله‌ای، چه در مسائل نکاحیه و زوجیت یا در مسائل حکومت، یا در مسائل فتوا یا در مسائل قضا، در تمام اینها ﴿الرِّجَالُ قَوَّмُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾. یا اینکه می‌توانیم بگوییم که معنای ﴿الرِّجَالُ قَوَّмُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ ناظر بر مسائل زوجیت است. یعنی مردها در مسائل زوجیت بر نساء حکومت دارند؛ چون ﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ یعنی در اینجا خدا بعضی را بر بعضی تفضیل داده است.

در اینجا اتفاقاً لسان آیه، خیلی ادبی است؛ نمی‌گوید که چون تفضیل داده است خدا مردان را بر زنان، نمی‌گوید: **لأنه فضل الرجال على النساء**؛ نه، می‌گوید: ﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ یعنی بعضی را بر بعضی خدا در اینجا تفضیل داده است. مثل آیه ﴿تِلْكَ أَلْسُلُ فَضْلُنَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾^۱ بعضی از رسل بر بعضی ترجیح دارند. البته ذکر نکرده است؛ ولی خُب اطاعت از همه آنها واجب است. یا در آن آیه دیگر هست که ﴿لَا تُفَرِّقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ﴾^۲ آن عدم فرق از نقطه نظر مقام بلاغ و ابلاغ است؛ ولی از نقطه نظر سعه که ﴿فَضْلُنَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ در آنجا جاری است. مسلم این است که بین انبیاء هم تفضیل بوده است دیگر! بعضی مثل حضرت ابراهیم بر بعضی تفضیل داشتند.

علی‌ای حال [آیه می‌گوید] ﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا﴾ یعنی چون انفاق می‌کنند. خُب شکی نیست در اینکه این ﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا﴾ این در مورد حکومت که نیست در حکومت که انفاق نیست. این ﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا﴾ مربوط به مسائل زوجیت است. مرد و زوج نسبت به زوجة انفاق می‌کند و به اصطلاح حکم اولی این مطلب است. حالا ممکن است یک زوجی پیدا بشود هیچ کار نکرده است، فقط یک هنر دارد؛ اما زوجة برود کار کند و انفاق کند. این آیه می‌خواهد بگوید که حکم اولیه در اسلام، انفاق زوج بر زوجة است. یعنی اگر زوجة هم پول داشته باشد، اسلام نمی‌گوید که به شوهرت پول بده. نه خیر، زوجة می‌گوید که بنده یک میلیارد هم در بانک دارم ولی می‌خواهم نگه دارم و یک قران هم به تو نمی‌دهم. خیلی چیزها هم از تو می‌خواهم که باید برایم تأمین کنی؛ الا اینکه از اوّل خودش طی کرده باشد. اما اگر از نظر شرعی بخواهد باشد، زوجة در اینجا مکلف به انفاق بر زوج در اینجا نیست. پس این ﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا﴾ در اینجا حکم شرعی است یعنی شرعاً زوج باید بر زوجة انفاق کند، نه اینکه از نقطه نظر خارج خلافش نمی‌شود باشد؛ اینها دو مطلب است. حکم ابتدائی شرعی، انفاق زوج بر زوجة است، نه زوجة بر زوج.

در ﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ هم مسئله همین است. یعنی اگر شما در یک مجتمع

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۲۵۳.

^۲ سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵.

نگاه کنید، نود درصد افراد مردها فضیلت دارند بر زن از نقطه نظر غلبه بر احساسات. زن خیلی زودتر تحت تأثیر واقع می شود. [نسبت به] آن زن ها که خیلی ادعا می کنند؛ چون خود بنده خیلی در مرافعات و مسائلشان بودیم؛ من می دانم؛ من احساسم این است که آن مرد بی سواد از یک زن باسواد در غلبه احساسات قوی تر است. یعنی وقتی که من حیث المجموع انسان نسبت به مسائل توجه کند، می فهمد ولو این زن عالم است و علمش از مرد بیشتر است؛ اما از نقطه نظر غلبه احساسات می بیند زن غلبه احساساتش بیشتر و اکثر است از غلبه احساسات یک مرد. خُب وقتی که این طور باشد در مسئله اداره امور منزل و اختیاراتی که زن باید داشته باشد و نسبت به محدوده منزل، در صورت توافق با مرء، خُب در اینجا مشکل نیست. اما اگر این اختیارات با اختیارات مرء و رجل تعارض کند کدام مقدم است؟ بالاخره یکی باید مقدم باشد دیگر! وقتی که بین طرفین [بر سر] منزلی دعواست در آنجا می گویند برو شاهد بیاور اگر بیّنه این، غلبه کرد بر بیّنه دیگری، خُب بیّنه این مقدم است. اگر غلبه نکرد حکم به تصیّف می کنند. خُب در اینجا چه کنند؟! زن اختیار دارد و می گوید که من می خواهم فلان رفیق، فلان زن، فلان کس بیاید منزل؛ مردی می گوید که من نمی خواهم بیایند. چون مرد می گوید که من آمدن او را منافی با تربیت می دانم. من آمدن او را منافی با مسائل می دانم. یا مردی می گوید که بیرون رفتن از منزل و خروج از منزل را من منافی می دانم با آنچه که مد نظر هست. زن می گوید که منافی نیست. بالاخره احدهما باید غلبه کند. شارع در اینجا حکم مرء را غلبه داده است بر حکم زن. به همین ملاک عدم غلبه احساسات و اکثریت قوه عاقله که در مرء هست. خُب حالا ممکن است در یک مورد هم زن غلبه داشته باشد؛ ولی در همان جا هم اگر بخواهد به حکم اسلام عمل کند، برای او نفع این است که این عمل را انجام بدهد؛ یعنی در تحت حکومت مرء در اینجا باشد. الا در آن مواردی که حکم به خلاف شرع در آنجا می شود که واجب نیست بر زوجه از زوج اطاعت کند.

حالا از آیه ﴿الرِّجَالُ قَوَّמוْنَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ چه استفاده می شود؟ آیا از آیه استفاده می شود این الرجال در اعم از مسئله زوجیت و غیر زوجیت است؟ یعنی الرجال اطلاق دارد نسبت به مسائل زوجیت و نسبت به قضا و مسائل حکومت و ... یا اینکه الرجال انصرافش به مسائل زوجیت است؟ ما نمی توانیم از ﴿الرِّجَالُ قَوَّموْنَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ استفاده شیوع و سریان نسبت به جمیع مسائل مابه الاختلاف بین رجل و مرء و همین طور مسائل قضا و حکومت بکنیم. به جهت اینکه الرجال دال بر معنای شیوع و دال بر یک معنای سریان نیست. ﴿الرِّجَالُ قَوَّموْنَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ به ضمیمه آن ﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ و ﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا﴾ در این مسئله که این دوتا را قرین هم قرار می دهد؛ چون مردان بر زنان ترجیح دارند و اتفاق می کنند، از این نقطه نظر اصلاً نفس آیه من اول الامر ناظر بر مسائل زوجیت است و به حکومت کاری ندارد. اصلاً اطلاق ندارد تا اینکه بخواهید بگویید که شامل حکومت می شود یا نمی شود. این از اول انصراف به مسائل زوجیت

دارد. چون می‌گوید: ﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا﴾ چون خداوند از نقطه نظر بعضی از مسائل مرد را بر زن افضلیت داده است و انفاق هم می‌کند لذا ﴿الرِّجَالُ قَوَّмُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾. پس این مسئله، مسئله زوجیت است و مسئله حکومت نیست. لو فرض بگوییم که اصلاً انصراف نسبت به مسئله زوجیت ندارد. حداقل متساوی الطرفین که هستند. یعنی فرد متعین و غیر قابل انکارش مسائل زوجیت است. شک در مسائل حکومت و قضاوت می‌کنیم، آیه نسبت به این می‌شود اجمال. چون اجمال شد می‌رود در تحت همان ﴿وَمَنْ لَّمْ يَجِدْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾. پس شک داریم که آیا ﴿الرِّجَالُ قَوَّмُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ حتی مسائل حکومتی و مسائل قضایی را هم شامل هست یا شامل نیست؟ وقتی که شک داشته باشیم پس بنابراین استدلال به ﴿الرِّجَالُ قَوَّмُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ نسبت به مسائل حکومتی محل تأمل می‌ماند. این هم یک آیه دیگر از ادله‌ای که در اینجا ما استفاده اطلاق نمی‌توانیم از آن بکنیم.

این بحث تمام شد. فقط من خواستم مواردی از این مانحن فیه را نسبت به اخذ به اطلاق و عدم اخذ به اطلاق و احتیاط در موارد مشکوکه، که احتیاط در هر موردی چیست را بیان کنم. و اگر بنخواهیم راجع به این قضیه مثال بزنیم تا یک ماه دیگر هم مثال بزنیم دلیل وجود دارد. این فقط به عنوان نمودجی برای اخذ به احتیاط در موارد مشکوکه و عدم جریان اطلاق و اجمال است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد